**اصول، جلسه 50: 21/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

روایت دیگری که مرحوم آقای صدر در روایات استصحاب مطرح فرمودند، روایتی است که با نام موثقة اسحاق بن عمار از آن یاد شده. این روایت در فقیه با این تعبیر وارد شده، روی عن اسحاق بن عمار قال قال ابو الحسن الاول علیه السلام اذا شککت فابن علی الیقین قلت هذا اصل قال نعم.

در مورد این روایت یک بحث سندی هست، یک بحث دلالی. مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که، در این تقریر آقای حائری می‌فرماید سندشان ضعیف است، به دلیل این‌که مشیخه فقیه شامل مواردی که با تعبیر روی عنه و به صیغة مجهول تعبیر کرده، شامل حال آن نمی‌شود. ما کان فیه عن اسحاق بن عمار، مواردی را در برمی‌گیرد که با تعبیر روی اسحاق بن عمار به صیغة معلوم ذکر شده باشد. ولی رُوی عن اسحاق بن عمار را دربر نمی‌گیرد.

در تقریرات آقای هاشمی این به صورت تردیدی ذکر شده که صحت سندش متوقف بر این هست که ما مشیخه را شامل این موارد بدانیم یا شامل این موارد ندانیم، به این تعبیر وارد شده. این اشکالی هست که خیلی از زمان‌های قدیم مطرح بوده. من قدیمی‌ترین جایی که این اشکال را دیدم، در استقصاء الاعتبار می‌گوید از شیخنا میرزا محمد، ظاهراً تعبیر می‌کند، در مورد این موارد سؤال کردند. فرمود که نه این موارد را شامل نمی‌شود. یک چنین تعبیری در استقصاء الاعتبار در ذیل دقیقاً همین روایت وارد شده که خلاصه اشاره به اشکال این سند می‌کند، می‌گوید ولی پدرم. استقصاء الاعتبار مال شیخ محمد پسر صاحب معالم است. می‌گوید ولی پدرم در مورد این موارد اینها را مشمول مشیخه می‌دانست و در کتابش هیچ بدون تأمل اینجور موارد را سند مشیخه را برای این موارد ذکر می‌کند و می‌آورد.

آقای حائری استاد ما در حاشیة مباحث الاصول فرمودند که بعید نیست این حالا استظهار کردند، این‌که. آقای صدر تعبیر می‌کنند صاحب وسائل، مشیخه را شامل این موارد دانسته و نقل کرده که محمد بن علی بن حسین باسناده عن اسحاق بن عمار، با این تعبیر آورده. ولی این فهم صاحب وسائل درست نیست.

آقای حائری در حاشیه می‌فرماید که بعید نیست فهم اینجا، فهم صاحب وسائل ظاهراً درست است. و مشیخه این موارد را شامل می‌شود. و یک تعبیری، البته استدلالی ذکر نمی‌کنند، ولی یک تعبیر اضافه‌ای دارند، آن این است که ظاهر این تعبیر این است کأنّ کتاب اسحاق بن عمار اخذ شده. کتاب اسحاق بن عمار این را روایت کرده. این مطلب گویا مبتنی بر یک مطلبی هست که بعضی‌ها تصور کردند که هر کی در اوّل سند فقیه واقع بشود مرحوم صدوق از کتاب او اخذ کرده. که این مطلب را مرحوم آقای خویی در بحث اعتبار روایات فقیه متعرض شده و ناتمامی‌اش را اثبات کرده. ما هم در توضیحی که در برنامة درایة النور در مورد فقیه دادیم این مطالب آقای خویی را نقل کردیم، با یک مقداری اضافات آن را تکمیل کردیم. که چکیدة مطلب این است، درست است که مرحوم شیخ صدوق در مقدمة فقیه فرموده که همة روایت‌های فقیه از کتاب مشهوری که علیه المعول و الیه المرجع اخذ شده، ولی این‌که آن حتماً آن کتاب مشهور نام مؤلفش در اوّل سند فقیه ذکر شده، این از این عبارت برنمی‌آید، ولی به قرائنی نشان می‌دهد که این مطلب حتماً چنین نیست که قرائنش را ذکر می‌کنند و ما هم ذکر کردیم در جای خودش ذکر کردی.

اما اصل این مطلب که آیا مشیخة فقیه موارد رُوی عنه را شامل می‌شود یا نه، ما سال‌ها قبل موقعی که این برنامة درایة النور، حالا قبل از برنامة درایة النور به این بحث رسیدم، ولی در برنامة درایة النور توضیحش این مطلب را منعکس کردیم، که به دو قرینه مشیخة فقیه موارد روی عنه را هم شامل می‌شود. یک قرینه این است بعضی افراد در فقیه تنها یک مورد روایت دارند و در مشیخه طریق برایشان ذکر شده. پیداست که طریق مشیخه شامل این یک مورد می‌شود. آن یک مورد با تعبیر رُوی عنه هست. که چند موردی هست که مشیخه ناظر به، یعنی آن یک روایتی که در فقیه وارد شده با روی عنه هست، که نشانگر این هست که ما کان فیه عن فلان که مرحوم صدوق می‌گوید شامل این مواردی که روی عنه هست می‌شود. این یک استدلال.

استدلال دوم این‌که ما این را جای خودش مفصل به آن پرداختیم که ترتیب عناوینی که در مشیخة فقیه هست برگرفته از ترتیب روایات فقیه هست. البته یک مقداری اوّل فقیه شاید ۱۰-۱۵ صفحه‌ای به علت نامعلومی از روایات آن در مشیخه اخذ نشده است. حدود صفحة ۲۰ دقیقاً به همان ترتیب روایات فقیه عناوین را در مشیخه ذکر کرده. که از این، این مطلب را نتیجه می‌گیریم که عنوان مشیخة فقیه از کدام روایت گرفته شده. البته ایشان در واقع هر عنوان را بعد از این‌که تکرار شد، دیگر در مشیخه نیاورده، ولی اوّلا موردی را که به آن برخورد کرده آن را در مشیخه آورده، بعداً وقتی که تکرار شده دیگر اکتفا کرده به طریقی که در مشیخه قبلاً ذکر کرده. پس آن اوّلین مورد قدر متیقن هست موارد مشیخه است. آن اوّلین مورد گاهی اوقات به تعبیر رُوی عنه هست. که ما در این بحث، این مطلب را، اینجا در توضیحاتی که در برنامة درایة النور دادیم، توضیح دادیم که در واقع این بحث شمول مشیخه نسبت به تعابیر مختلف، تعابیر خیلی متنبه دیگری هست که باید مورد بحث قرار بگیرد. گاهی اوقات با تعبیر رَوی هست، گاهی اوقات با تعبیر قال هست. مثل رَوی زرارة بن اعین، قال زرارة بن اعین، سأل زرارة بن اعین. ما انواع و اقسام، تعبیراتی که وجود دارد و ممکن است توهم بشود که مشیخة فقیه به قسم خاصی از این اقسام تعبیرات ناظر هست و شامل سائر اقسام نمی‌شود، با توجه به این‌که اوّلین موردی که در فقیه عناوین مشیخه وارد شده و مرحوم صدوق عنوان مشیخه‌اش را از آن مورد اخذ کرده به تعبیرات مختلف و به شکل‌های مختلف در روایت فقیه از آن راوی نقل حدیث شده، این معنایش این است که مشیخة فقیه شامل همة این موارد می‌شود. بنابراین از روایت، از جهت طریق شیخ صدوق به اسحاق بن عمار مشکلی نیست.

این یک مرحله. البته این روایت را تعبیر به موثقه تعبیر می‌شده که ما اشاره کردیم که این موثقه نیست، بلکه صحیحه است، اسحاق بن عمار امامی ثقه هست و بر خلاف آن چیزی که از کلام مرحوم شیخ طوسی در فهرست استفاده می‌شود، این اسحاق بن عمار ساباطی نیست و فرزند عمار ساباطی هم نیست، فطحی نیست و دو نفر هم به اسحاق بن عمار ما نداریم. یک اسحاق بن عمار صیرفی داریم، که امامی ثقه است که قبلاً به بحثش اشاره کردیم. بنابراین روایت‌های اسحاق بن عمار صحیحه است نه موثقه. یک نکته‌ای هم آقای صدر اینجا اشاره می‌کردند، به نحو گذرا از آن رد بشوم، بعضی‌ها این را با تعبیر موثقة عمار تعبیر کردند، این اشتباه است، روایت عمار یک روایت دیگری است که قبل از این روایت در وسائل نقل شده و در بعضی از، گویا چاپ‌های وسائل، نسخ وسائل این دو تا قاتی شده، و با روایت عمار ربطی به این روایت ندارد. یک روایت دیگری هست، روایت مورد بحث ما از اسحاق بن عمار هست و ربطی به عمار ساباطی ندارد. این بحث سندی.

در مورد سندش این مطلب را هم عرض بکنم. اصل آقای صدر هم این را اشاره کردند که این را به عنوان عمار ساباطی ذکر شده، ایشان می‌گویند از تبع مرحوم شیخ در رسائل این مطلب وارد شده و این که بود تقریبات آقای داماد هم با تعبیر موثقة عمار، به عمار به حال نسبت داده شده. در کتاب‌های اصولی بعدی هم که از وسائل گرفته شده. یک نکتة کلی عرض بکنم، مرحوم کاشف اللثام توصیه می‌کردند که در مورد روایات به منابع اوّلیه مراجعه بشود خیلی مهم است که مراجعه به منابع اوّلیه، خیلی وقت‌ها در کتاب‌های اصولی به نقل آنها در کتاب‌های اصولی اکتفا می‌شده. در حالی که باید به منابع اصلی مراجعه بشود. حالا بعضی‌ها از وسائل مثلاً نقل می‌کنند. خب وسائل خوب است یک مقداری بهتر از نقل از کتب اصولی است، ولی بهتر است به وسائل هم اکتفا نشود، و به کتاب اصلی مراجعه بشود. در همین بحث ما نحن فیه هم اگر به کتاب اصلی مراجعه نکنیم آن بحث تفاوت رُوِیَ عنه و رَوی و این بحث‌ها اصلاً اشخاص متوجه‌اش نمی‌شوند. این که حتماً روایات را از منابع اصلی‌اش اخذ بشود. اینجا دچار بعضی از اشکالات نشویم و مستقیم خودمان فهممان از روایت ملاک قرار بدهیم.

اما در مورد متن روایت. متن روایت را مرحوم آقای داماد، تقریراتشان سه معنا برای این روایت ذکر کردند. مرحوم آقای صدر هم سه معنا ذکر کردند که دو تا معنای این دو بزرگوار مشترک است. یک معنایش با هم تفاوت دارد. یک مقدار مشابهت‌هایی دارد ولی به هر حال متفاوت هست. مرحوم آقای صدر یکی از معنای مختصی که ذکر کرده معنایی است که مرحوم شیخ انصاری این روایت را مسلّم گرفته که معنایش مان معنایی هست که مرحوم آقای صدر اشاره می‌کنند. آن این است که این ناظر به این هست که در مقام فراغ به شک در فراغ اکتفا نشود و تحصیل یقین باید بشود. چون ناظر به قاعدة اشتغال هست و این‌که اگر در فراغ شک کردید باید تحصیل یقین کنید. آقای داماد معنای اختصاصی که ذکر کردند این هست که این روایت ناظر به قاعدة احتیاط باشد. ولی اگر شک کردید باید بروید یقین تحصیل کنید و باید احتیاط کردید در ما تحصیل یقین.

مرحوم آقای داماد به این معنا اشکال می‌کنند که این اطلاقش اقتضاء می‌کند که در تمام شکوکی که بدوی است احتیاط لازم باشد در حالی که ما می‌دانیم که لازم نیست، بنابراین باید تخصیص اکثر پیش می‌آید، بنابراین معنا را ما نباید، نمی‌توانیم به روایت نسبت بدهیم، مگر این‌که روایت حمل بر استحباب بشود، که دیگر آن یک جور دیگر هست. یک نکته.

نکتة دوم این‌که ظاهر فابن علی الیقین این هست که یقین موجود هست. می‌گوید به این یقین موجود بنا قرار بده و نه این‌که یقین را تحصیل کن. یقین غیر موجود است و یقین غیر موجود را بخواهد تحصیل کند. این اشکالی که مرحوم آقای داماد اینجا ذکر می‌کنند.

آقای صدر در بحث آن معنای اختصاصی که ذکر کردند، آن معنای اختصاصی‌شان این هست که این ناظر به قاعدة اشتغال در شک در فراغ باشد و بعد می‌فرمایند این معنا بعید است، صحیح نیست، به دو جهت. یک جهت این هست که این در روایت هیچ از شک در فراغ و این‌که شک مربوط به مرحلة فراغ هست اسمی برده نشده. در حالی که اگر قرار بود این ناظر به فراغ باشد، باید آن قید فراغ بودن که قید اصلی هست در جمله ذکر بشود. این ذکر نشده، این پیداست که نمی‌توانیم بگوییم مربوط به شک در فراغ هست. این یک جهت.

جهت دوم این‌که اینجا همان جهت دوم شبیه همان بیانی که مرحوم آقای داماد دارند که یقین، این ظاهر دلیل این هست که این یقین موجود هست و آن تعبیر می‌کنند. به تعبیر به اصطلاح مرحوم نایینی یک اصطلاح دارند می‌فرمایند یک موضوع حکم داریم، یک متعلق حکم. موضوع حکم آن چیزی هست که مفروغ الوجود و مفروض الوجود گرفته می‌شود و حکم با تحقق آنها محقق می‌شود و در موقع فعلیت حکم آن تحققش مفروغ است. یکی متعلق حکم هست. متعلق حکم آن چیزی هست که حکم ما را به طرف ایجاد او دعوت می‌کند و مثلاً وقتی می‌گوییم المستطیع وجب علیه ان یحج، حج متعلق حکم هست، مستطیع موضوع حکم است. و ایشان می‌خواهند بگویند که ابن علی الیقین، ظاهرش این است که این یقین موضوع حکم هست نه. حالا این، گاهی اوقات هم بعضی چیزها متعلق المتعلق هست. این چیزهایی کأنّ متعلق المتعلق هست اینها ظاهرش این است که موضوع حکم هست. مثل اکرم العالم، ظاهرش این است که این متعلق متعلق موضوع حکم است، یعنی عالم مفروغ عنه را شما اکرام کن. این محصل فرمایش آقای صدر.

استاد ما آقای حائری در حاشیه می‌فرماید که همیشه اینجور نیست. یک مثالی می‌زنند، مثال قشنگی است. ایشان می‌فرمایند که اگر گفتیم اکرم العالم بالخُبُز. عالم موضوع فهمیده می‌شود، ولی آن خُبُز، آن متعلق اکرام فهمیده می‌شود. بنابراین اگر شما نان نداشته باشید اکرم العالم بالخُبُز می‌گوید شما برو نان تهیه کن و نان درست کن، عالم را با آن اکرامش کن. این‌که خُبُز مفروع الوجود باشد، مفروض الوجود باشد، نه در آن نخوابیده. بعد می‌گوید اینها تناسبات عرفیه و شرعیه و متشرعیه ظاهراً تعیین کننده است که آیا این موضوع باشد یا متعلق باشد. ایشان اینجوری مطرح می‌فرمایند. بنابراین با توجه به این نکته یک مقداری این‌که ابن علی الیقین درش یقین مفروض الوجود فرض شده باشد دشوار هست. و این استدلال به نظر سخت می‌آید. بلکه ممکن است شخصی بگوید که حالا اگر نکتة دیگری هست بعداً من عرض می‌کنم. کلام آقای صدر را ادامه می‌دهم بعد عرض می‌کنم که ممکن است به یک بیانی شخصی بگوید که ظاهر دلیل این هست که یقین مفروغ نیست.

آقای صدر بعد از این‌که احتمال این‌که مراد از این روایت قاعدة اشتغال در شک در فراغ باشد این احتمال را نادرست می‌دانند، می‌فرمایند وقتی امر، دو احتمال دیگری که اینجا وجود دارد که این احتمالات مشترک در کلام آقای داماد و آقای صدر هست. یکی این‌که این مربوط به قاعدة یقین باشد، به همان قاعدة یقینی که در اصطلاح اصولی هست شک ساری تعبیر می‌کنند، یکی مربوط به قاعدة استصحاب باشد. ایشان می‌گوید در دوران امر بین این دو تا این قاعدة استصحاب متعیّن هست. و در واقع وجوه مختلفی را برای این مطلب ذکر می‌کنند. آن وجه اصلی که رویش تکیه می‌کنند و از جهت قاعده‌ای به آن پایبند هستند، آن این است که اذا شککت فابن علی الیقین ظاهر یقین این است که این یقین. در واقع ظاهر دلیل این هست که این یقین در ناحیة جزاء مفروغ عنه نیست، اذا کان لک یقین فابن علی الیقین ان کان لک یقین نیست. بلکه این در ناحیة شرط مفروض گرفته شده. اصل جمله کأنّ جمله اینجور بوده، اذا شککت و کان لک یقین فابن علی الیقین. و حذف شده. اینجا اگر مربوط به استصحاب باشد، حذف کان لک یقین طبیعی است. چرا؟ چون کسی که شک می‌کند به‌طور طبیعی یک حالت سابقه‌ای دارد ولو آن عدم قبلی اشیاء که اصل در اشیاء عدم هست، آن حالت قبلی اشیاء که عدمی هست، بالأخره یک یقینی هست. ولی بنابراین می‌تواند به شک اکتفا کرده باشد، به اعتبار ملازمه‌ای که بین شک و یقین سابق غالباً هست. که در امور ذاتی که یک چنین چیزی حالت سابقه ندارد. و الا در متعارف موارد شک ما مسبوق به یک یقین سابق هست. یقین به وجود و یقین به عدم.

اما اگر مراد از یقین، یقینی باشد که در قاعدة یقین باشد، شک با این‌که قبلاً نسبت به همان شیء یقین داشته باشد یک ملازمه‌ای ندارد. ممکن است یقین ملازمة غالبیه ندارد بنابراین نمی‌توانیم به شک اکتفا کنیم بر این‌که آن یقینی که در قاعدة یقین وجود دارد، آن یقین را محذوف بگیریم. بنابراین این معنایش این است که یقینی که اینجا در روایت هست و حذف شده و فابن علی الیقین ناظر به آن یقین هست، آن یقین رکن استصحاب است. بعد شواهد دیگری در مورد ارتکازی بودن و ثبوت فی الجملة استصحاب ولو در باب استصحاب طهارت و نجاست و حدث و امثال اینها، آنها را هم مؤید این مطلب قرار می‌دهند و یک بیانات دیگری را در تکمیل این بیان اضافه می‌کنند که حالا وارد آن بیاناتش نمی‌شوم.

اینجا یک نکته‌ای به ذهنم می‌رسد، آن این است که با توجه به این‌که فابن علی الیقین، آقای حائری اشاره فرمودند که ظهور در این ندارد که یقین مفروض الوجود هست. ممکن است مفروض الوجود باشد، ممکن است مفروض الوجود نباشد. ممکن است شخصی بگوید که همین که یقین را در جانب شرط ذکر نکرده، به خاطر این‌که یقین موجود نبوده. این اگر ظهور دلیل در این بود که یقین موجود هست، خب شما بگویید این یقین موجود چه یقینی است؟ در ناحیة شخص وقتی آن را محذوف و مقدر گرفتیم بحث بکنید که یقین رکن استصحاب است یا یقین رکن قاعدة یقین هست. ولی ما ممکن است که بگوییم که اصلاً حذف نشده و این یقین چون موجود نبوده آورده نشده. در صورتی یقین مراد یقین موجود هست که کأنّه در ناحیة شرط اخذ شده باشد و در جایی که در ناحیة اخذ شرط نشده باشد و این معلوم نیست مراد از یقین خود همین را قرینه قرار بدهیم برای این‌که مراد یقین موجود نیست. یقینی هست که شخص باید تحصیلش بکند. بنابراین آن دو تا احتمالی که، دو تا احتمال اختصاصی آقای صدر و آقای داماد این دو تا احتمال دوباره باید مد نظر باشد و آنها را مورد این، بگوییم اینها ممکن است این روایت ناظر به آن دو تا احتمال باشد. این مطلب.

البته، انصافش این است که هم معنایی که، این‌که مراد از این شک، شک در فراغ باشد، روایت ناظر به شک در فراغ باشد و ناظر به مواردی هست که اصل می‌خواهیم بگوییم اشتغال یقینی، فراغ یقینی می‌خواهد، این روایت به مقدار کافی قید فراغ و شک ما شک در فراغ هست درش ذکر نشده، خیلی مستبعد هست که مراد آن قاعدة فراغ باشد. و این‌که مراد لزوم احتیاط در موارد شک هم باشد، همان بحث اشکال تخصیص اکثر و امثال اینها، آنها هم انصافاً اشکالاتی هست که دشوار هست که ما بخواهیم این را مربوط به قاعدة احتیاط بدانیم و بگوییم کأنّه اصل اوّلی در اشیاء احتیاط کردن است و حمل بر استحباب کردن و امثال اینها. آنها خیلی بعید است. این است که به نظر می‌رسد که مجموعاً این را باید مردد بین همان قاعدة یقین و قاعدة استصحاب دانست.

حالا در جایی که مردد بین قاعدة یقین و قاعدة استصحاب هست یک بیانی آقای داماد اینجا دارند، من فقط به این بیان اشاره بکنم و توضیح این بیان و ادامة بحث را در فردا ان‌شاءالله ادامه می‌دهیم. آقای داماد می‌فرمایند که ظاهر یقین، ظاهر این روایت این هست که یقین موجود هست. و این در قاعدة یقین، یقین قبلاً بوده. اما الآن دیگر یقین موجود نیست، بنابراین این مربوط به استصحاب هست به دلیل این‌که در استصحاب یقین موجود است بالفعل، به خلاف قاعدة یقین، که یقین سابقاً موجود بوده. در تقریرات آقای هاشمی، بحوث، همین کلام را به آقای صدر نسبت داده، از آقای صدر بحث را به همین شکل نقل کرده. حالا یک نکته‌ای در پرانتز اینجا عرض بکنم. آن این است که خیلی اینجاها بین مباحث آقای صدر که آقای هاشمی نقل می‌کنند و مباحثی که آقای حائری نقل می‌کنند تفاوت‌های جدی هست. همچنین در نحوة بحث، آن بحث سابق که در آن روایت استصحاب عدم امتثال و اینها خیلی تفاوت شیوة نقل بین تقریرات آقای هاشمی و تقریرات آقای حائری هست. اصلاً کاملاً تفاوت‌های بسیار جدی بین این دو تا در نحوة بیان وجود دارد که نمی‌دانم حالا کدام یک از این بیانات به بیان آقای صدر نزدیک‌تر بوده، کدامش تغییر یافته‌اش هست. حالا آقای هاشمی شبیه همین بیان آقای داماد را به آقای صدر نسبت می‌دهند و خودشان در پاورقی اشکال کردند که نه، این‌که مفروغ الوجود هست، لازمه‌اش این نیست که حتماً بالفعل موجود باشد. ممکن است همان یقینی باشد که در زمان سابق بوده، ممکن است یقینی باشد که در زمان سابق نبوده، بالفعل موجود است. این آن مقداری که از جمله استفاده می‌شود این است که یقین مفروغ الوجود است. اما این یقین بالفعل موجود است یا بالفعل موجود نیست آن استفاده نمی‌شود. بعد خودشان با یک بیانی می‌خواهند از این قاعدة استصحاب را استفاده کنند، حالا آن بیان بماند.

البته عرض کردم در تقریر آقای حائری اصلاً به این شکل بحث دنبال نشده که بخواهد یقین مفروغ الوجود هست و امثال اینها، اصلاً به این شکل مطرح نشده، مدل طرح بحث، طرح دیگری هست که در تقریرات آقای هاشمی اصلاً به آن شکل نیامده و خیلی تقریرات متفاوت است. حالا ما ببینیم این بحث یک ادامه‌ای دارد که ان‌شاءالله در جلسة آینده صحبت خواهیم کرد. بحث کوتاهی دارد، دیگر بحث زیادی نداریم می‌رویم روایت بعدی که روایت حدیث اربعة مائة است که از حضرت امیر صلوات الله علیه در مورد استصحاب وارد شده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان